

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

انجینر محمد هاشم رائق-امریکا

۲۴ جنوری ۲۰۱۲

دروغگو حافظه ندارد!

راستی که ضرب المثل های ما چقدر بجا و با مفهوم است.

خوب به یاد دارم سال های اول مهاجرت که در این دیار غربت مسکن گزین شده بودیم ، فکر می کردیم به این فاصله ای که بین اینجا و وطن است و همه چیز متفاوت و عالم دیگر است خصوصاً با اختلاف زبان ، کلچر و دین و رسم و رواج هرکس هرچه راجع به خود و دیگران بگوید و هر لاف و گزافی که دلش بخواهد بزند ازین گوش تا آن گوش کسی خبر نمی شود، غافل از این که دیوارها موش دارد و موشها گوش. اکنون که پیشرفت علم و تکنیک خصوصاً در ساحة کمپیوتر و مخابرات این دنیای بزرگ را به شکل یک قریه ای کوچک در آورده و اگر واقعه کوچکی در یک گوشه جهان رخ دهد گوشه دیگر دنیا در یک چشم زدن از تمام جزئیات خبر می شود.

خوب از مطلب دور نروم من هم مانند اکثر هموطنانم خود را بین دیگران کم نمی زدم و اگر از کار و بارم در داخل وطن می پرسیدند خود را صاحب مقام و منصب معرفی می نمودم و خود را رئیس یک اداره معرفی کرده بودم در حالی که در طول عمرم از رتبه کاتب بالا را ندیده بودم و گفته بچه ها رتبه ام به ذره بین هم دیده نمی شد. ... خواهی نشوی رسوا هم رنگ جمیعت باش.

بعضاً در مجالس افغانی در ختم و فاتحه و دعوتها بعد از دعا و پناه و صرف طعام صحبت ها از هر صرف آغاز می گردید و بحث های ثقیل سیاسی حتی به دعوا و جگرخونی ها می انجامید. در این محافل هیچ گوینده ای کمتر از رتبه رئیس پیدا نمی شد. حتی حد اقل رتبه ها، چوکی مدیریت عمومی بود آنهم یگان نفر با انصاف. بعضاً یگان وزیر و معین هم پیدا می شد در حالی که تعداد وزارت خانه ها در وطن برای همه معلوم بود و تعداد چوکی های رؤسا و معین ها انگشت شمار.

این مطلب من را به یاد قصه دوران مکتب انداخت که یک همصنف لافوک داشتیم که در درسها خیلی ضعیف بود و اکثراً در امتحان های روزمره نمرات کم می برد و در هر امتحان دلیلی می آورد و دروغی می بافت. در یکی

از امتحانها که نمره ناکامی گرفته بود در مقابل سؤال رفقاء گفت: شبی که فردایش امتحان همین مضمون را داشتیم در منزل ما پدرم دعوت داشت. من نتوانستم حتی لای کتاب را باز کنم. یکی از رفیق ها پرسید ، کی را مهمان داشتید؟ گفت: یک ۲۰-۲۵ وزیر صاحبان را مهمان داشتیم. در آنزمان افغانستان صرف ۱۳ وزارت خانه داشت. رفیق شوخ ما باز روی حرفش دوید و گفت: تعداد وزارت ها در افغانستان ۱۳ است شما این ۲۰-۲۵ وزیر را از کجا کردید؟ نفعاً جواب داد: راست می گوئی ۱۳ نفر وزیر صاحبان بودند و دیگر هایشان صدراعظم ها بودند. خوب من هم به این ریاست ساختگی خود سالها مورد احترام قرار گرفتم در دعوتها و مهمانی ها در قطار دیگر رئیس ها و بزرگان جا داشتم ، در مسجد و نماز ها در صف اول قرار می گرفتم ، در قومیت و اصلیت از دیگران کم نبودم من هم مانند دیگران به خاندان سلطنتی قرابت نزدیک داشتم اما خود را از جمله فامیل شاهمی معرفی نکرده بودم زیرا تعدادی خود را پسر عمو، بچه ماما و پسرخاله معرفی کرده بودند، تصور می کردم آنها راست می گویند و نشود که مرا بشناسند و دروغم برملا شود. چنانچه یکی از خارجی ها توسط ترجمان از من پرسید این شاه شما چه فامیل بزرگی داشته.

راجع به سکونت در وطن مانند اکثریت، خانه نشیمن ما در منطقه وزیراکیرخان و از بعضی در شهرنو و کارته سه بود از کوچه بارانه و شوربازار و چنداول و ریکاخانه و غیره که زادگاه پدری و پدر کلانها بود کس حرفی به زبان نمی آورد. گویند یکی از جمله مان عکس سابقه کوتی دارالمان را به کسی نشان داده بود و گفته بود این منزل نشیمن پدرکلانم بود.

در جواب سؤال ها حافظه هم بعضاً اشتباه و مغالطه می نمود. مثلاً به ارتباط وظیفه ام در وطن چند جای مختلف را گفته بودم به یکی گفته بودم در وزارت مخابرات رئیس بودم ، به بعضی ها در وزارت انکشاف دهات در حالی که وظیفه اصلی ام کاتب عایدات بر مالیات در مستوفیت ولایت بغلان بود. این دروغگوئی ام به اندازه تکرار شده بود که اکثراً وقتی با خود تنها می بودم فکر می کردم به راستی یک زمانی رئیس بوده ام. روی همین مفکوره همیشه استغناء می کردم و کارهای پیش پا افتاده در نظرم نمی آمد با خود می گفتم اگر به کار ساده استخدام شوم مردم چه خواهد گفت.

همان بود که سالها عقب کار نگشتم و اگر گشتم کسی مرا به توتی ارزش نداد زیرا چیزی را یاد نداشتیم و در این مدت از کبر و استغناء نخواستیم چیزی یاد بگیرم بنا بر این نسبت از هرکس خود و فامیل خود را فریب و زجر دادم راستی اگر خود را طوری که بودم می نمایاندم حتماً تا حال صاحب کار و روزگار می شدم. ختم